

واکاوی محتوایی روایات نهی از روستانشینی



رسول عطایی^۱

برگزیده رتبه ۲ یازدهمین جشنواره علامه حلی (ره) - ۱۳۹۸

طلبه آزاد قم

مقاله سطح ۴

کد اثر: ۱۱۰۱۵۷۴



جشنواره علامه حلی

چکیده

روستانشینی، در برخی از روایات معصومان علیهم‌السلام به شدت مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته است. این احادیث، ساکنین روستا را افرادی جاهل و غافل از حدود و احکام الهی دانسته و از سکونت در روستا نهی می‌کنند. امروزه با وجود رشد و ارتقای علمی و معنوی جامعه، اوصاف مذکور در بسیاری از مناطق روستایی تا حدودی منتفی است. از اینرو بررسی روایات مذمت‌کننده و تبیین معنای مقصود این احادیث، ضرورت این نگاه است. مقاله پیش رو برای نخستین بار، با روش تحلیلی (کتابخانه‌ای)، به تشکیل خانواده حدیث، منبع یابی و مفهوم‌شناسی این روایات پرداخته است. نتیجه تحقیق حاضر این است که؛ روایات ناظر به روستانشینی به معنای نکوهش و نهی از سکونت در روستا نیستند. بلکه در مقام ارائه الگوی اجتماعی، برای محل سکونت هستند و مذمت روستا، از باب ذکر فرد غالب و محل اجتماع این اوصاف، در زمان صدور احادیث است.

کلید واژه: رستاق، کفور، نکوهش روستا، نهی روستانشینی، علوم و معارف حدیث

^۱. کارشناسی ارشد رشته نهج‌البلاغه، دانشگاه قرآن و حدیث قم. (Taha.Ataee@yahoo.com)

انسان موجودیست مدنی، وجود این خصوصیت در انسان، عاملی مهم در تشکیل جوامع بشری می‌باشد. اجتماعات بشری در ابتدا دارای بافتی ساده و عاری از هر نوع تمدن و پیشرفت بودند، ولی به مرور زمان، روستاها و شهرهای بزرگ با امکانات مختلف پدید آمدند. در این میان مناطق شهری اغلب دارای امکانات بهتر و پیشرفت چشم‌گیری بودند که همین امر موجب رویگردانی روستائینان و زمینه مهاجرت آنها به شهر را فراهم نموده است. در زمینه روستائینینی روایاتی از معصومان علیهم‌السلام صادر شده که به مذمت شدید روستا و روستائینینی اشاره داشته و اهالی این مناطق را افرادی ظالم، جاهل، شرور، شیطان صفت و بی‌پروا می‌داند و از سکونت در این مناطق نهی می‌کند. واکاوی روایات مذمت کننده و تبیین مراد این روایات، ضرورت نگاشته حاضر است. مقاله حاضر در مقام پاسخ به این سؤالات است، آیا نکوهش در روایت، ناظر بر روستائینینی است یا هر مکانی که دارای این اوصاف باشد نکوهیده است؟ آیا وجود این اوصاف در مناطق شهری، آن را مشمول چنین نهی و مذمتی می‌کند؟ شهر نشینی و روستائینینی بدون در نظر گرفتن هیچ یک از اوصاف و ویژگی‌ها چه ترجیح بر دیگری دارد؟

پیش از این، نگاشته‌ای جامع که روایات موضوع مورد نظر را جمع‌آوری و سپس با تشکیل خانواده حدیث، منبع‌یابی و مفهوم‌شناسی کند، دیده نشد. به همین منظور در نگاشته حاضر ابتدا به تخریب روایات در منابع فریقین و سپس به مفهوم‌شناسی واژه «روستا» و همنشین‌ها و جانشین‌های آن پرداخته و در ادامه به تحلیل آنها همت گماشته شده است. نتیجه و دست‌آور این تتبع ارائه این نظر است که روایات ناظر به روستائینینی به معنای نکوهش و نهی از سکونت در روستا نیستند، بلکه در مقام ارائه الگوی اجتماعی، برای محل سکونت هستند و مذمت روستا، از باب ذکر فرد غالب و محل اجتماع این اوصاف، در زمان صدور احادیث است.

الف) گونه‌شناسی و معنا شناختی

با تتبع در میراث حدیثی فریقین، حدود یازده روایت در موضوع روستائینینی بدست آمد؛ برخی از این روایات به صورت مشترک در منابع شیعه و سنی بیان گردید و بعضی از آنها نیز فقط در منابع شیعه یا سنی ذکر شده است.

۱. گونه شناسی روایات

روایاتی که از معصومان علیهم السلام در این باب گزارش شده، به نکوهش و مذمت شدیدی از روستا و ساکنان آن اشاره دارد، به نحوی که افراد این مناطق را با اوصافی مذموم مورد سرزنش قرار داده و از سکونت در این مناطق نهی می‌کند. این روایات به شرح ذیل است:

۱- روایتی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم گزارش شده است که ایشان حضرت علی علیه السلام را توصیه بر ترک روستا نشینی می‌فرماید:

يَا عَلِيُّ، لَا تَسْكُنِ الرُّسْتَاقَ فَإِنَّ شُيُوخَهُمْ جَهْلَةٌ وَ شُبَّانَهُمْ عَرْمَةٌ وَ نِسْوَانَهُمْ كَشْفَةٌ وَ الْعَالَمَ بَيْنَهُمْ كَالجَيْفَةِ بَيْنَ الْكِلَابِ؛

ای علی! در روستا سکونت مکن، زیرا که پیران روستا نادانند و جوانانش شرور و زنانش بی‌حجاب و عالم در میان آنها چونان لاشه مرداری است در میان سگان.

حدیث اول بدون سند و فقط در کتاب جامع الاخبار (شعبیری) نقل شده است.^۱ علامه مجلسی در بحار الانوار و شیخ عباس قمی در سفینه البحار این روایت را به نقل از جامع الاخبار گزارش می‌کنند.^۲

۲- وجود برخی اوصاف، از جمله جهالت برای روستا نشینان، در روایت، علت عذاب و جهنمی شدن بیان شده است. امیرالمومنین علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ سِتَّةَ بَسِئَةٍ الْعَرَبِ بِالْعَصْبِيَّةِ وَ الدَّهَاقِينَ بِالْكَبْرِ وَ الْأُمْرَاءَ بِالْجَوْرِ وَ الْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ وَ التُّجَّارَ بِالْخِيَانَةِ وَ أَهْلَ الرُّسْتَاقِ بِالْجَهْلِ؛

خداوند شش طایفه را به سبب داشتن شش خصلت عذاب می‌کند: عربها را به سبب عصبیت، دهقان‌ها^۳ را به سبب تکبر، فرمانروایان را به سبب ستم، فقیهان را به سبب حسادت، بازرگانان را به سبب خیانت و روستاییان را به سبب جهالت.

روایت دوم را مرحوم برقی با سند «داؤد التَّهْدِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أُسْبَاطٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ»^۴ و کلینی با سند «سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ سَيَّابَةَ بْنِ أَيُّوبَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَ عَلِيَّ بْنَ أُسْبَاطٍ»^۱ و شیخ صدوق با

۱. جامع الاخبار، ص ۱۳۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۵۶؛ سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۴۹.

۳. مراد از دهقان کشاورز ساده نیست بلکه این کلمه معرب دهگان؛ به معنای رئیس یا صاحب ده است (المصباح المنیر، ج ۲، ص ۲۰۱).

۴. محاسن، ج ۱، ص ۱۰.

سند «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ الْجَبَلِيِّ بِإِسْنَادِهِ»^۲ به صورت مرفوع از امیرالمومنین علیه السلام گزارش کرده‌اند.^۳

این روایت در کتاب «کشف الغمة فی معرفة الأئمة»،^۴ «معدن الجواهر و ریاضة الخواطر»^۵ و «نزهة الناظر و تنبیه الخاطر»^۶ بدون سند از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.^۷ به لحاظ تاریخی، این حدیث در قرن‌های بعدی توسط محدث نوری - به نقل از الدررة الباهرة -^۸ علامه مجلسی - به نقل از کشف الغمة^۹ و الدررة الباهرة -^{۱۰} و بحرانی اصفهانی^{۱۱} بیان گردیده است.

همچنین روایت مورد بحث، با اندکی تفاوت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز به این صورت نیز وارد شده است؛

سِتَّةٌ يَدْخُلُونَ النَّارَ قَبْلَ الْحِسَابِ سِتَّةٌ قِيلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْأُمَرَاءُ بِالْجَوْرِ وَالْعَرَبُ بِالْعَصْبِيَّةِ وَالذَّهَاقِينُ بِالْكَبْرِ وَالتُّجَّارُ بِالْخِيَانَةِ وَأَهْلُ الرَّسَاتِيْقِ بِالْجَهَالَةِ وَالْعُلَمَاءُ بِالْحَسَدِ.^{۱۲}

این حدیث علاوه بر منابع حدیثی شیعه در کتاب کنز العمال^{۱۳} بدون ذکر سند و کتاب اسدالغابة^{۱۴} با سند «یزید بن معقل بن میسره عن ابيه عن میسره» نیز نقل شده است.^۱

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۶۳.

۲. الخصال، ج ۱، ص ۳۲۵.

۳. این روایت همچنین در منابع حدیثی دیگر مانند: تحف العقول، ص ۲۲۰؛ الاختصاص، ص ۲۳۴ (در این کتاب به صورت عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَارِدٌ شَدِيدٌ)؛ مشکاة الانوار، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۵۹؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۱۳؛ هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، ج ۵، ص ۵۵۳؛ وسائل الشيعة، ج ۱۵، ص ۳۷۲؛ الوافی، ج ۵، ص ۹۰۵؛ و... نقل شده است.

۴. ج ۲، ص ۲۰۶.

۵. ص ۵۵.

۶. ص ۱۱۵.

۷. در این روایت به جای عبارت «إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ السُّتَّةَ بِالسُّتَّةِ» عبارت «يُهْلِكُ اللَّهُ سِتَّةً سِتَّةً» نقل شده است.

۸. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۵.

۹. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۰۷.

۱۰. همان، ج ۶۹، ص ۱۹۸.

۱۱. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال، ج ۲، ص ۸۵۵.

۱۲. جامع الاخبار، ص ۱۴۰؛ کشف الریبه، ص ۵۲؛ تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۱۲۷؛ منية المرید، ص ۳۲۴؛ بحار الانوار - به نقل از جامع الاخبار - ج ۷۳، ص ۱۵۶.

۱۳. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۸۷.

۱۴. اسدالغابة، ج ۴، ص ۵۰۹.

۳- از جمله روایات در این زمینه، حدیثی است که شهرنشین را حتی در دخول بر بهشت هم مقدم می‌دارد. همچنان که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که حضرت فرمودند:

إِنَّ أَهْلَ الْمُدُنِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ قَبْلَ أَهْلِ الرُّسْتَقِ بِأَرْبَعِينَ عَامًا، بِفَضْلِ الْمَدَائِنِ وَالْجَمَاعَاتِ وَالْجُمُعَاتِ وَحَلَقِ الذُّكْرِ، وَإِذَا كَانَ بَلَاءٌ خُصَّوْا بِهِ دُونَهُمْ؛

شهرنشینان چهل سال پیش از روستانشینان وارد بهشت می‌شوند، به واسطه فضیلت شهرها و نمازهای جماعت و جمعه و وجود محفل‌های ذکر و این که هر گاه بلایی [مثل جهاد و ...] باشد به آنها می‌رسد و نه دیگران.

روایت سوم در میراث حدیث شیعه و منابع اولیه اهل سنت یافت نشد. بلکه فقط کتبی همچون کنز العمال، الفردوس و المعجم الکبیر این روایت را گزارش کرده‌اند،^۲ دو کتاب اخیر نیز روایت را با سند خود به نقل از معاذ بن جبل از پیامبر اکرم نقل می‌کنند.

۴- همچنین در احادیث دیگر همین خصوصیات سبب برتری اهل شهر بر اهل روستا معرفی شده است. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

فَضَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَهْلَ الْمُدُنِ عَلَى أَهْلِ الْقُرَى، كَفَضَّلَ أَهْلَ السَّمَاءِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ؛ مِنْ أَجْلِ الْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَةِ؛

خدای عزوجل، شهرنشینان را بر روستانشینان، برتری داده است، به اندازه برتری آسمانیان بر زمینیان، به خاطر [برگزاری نمازهای] جمعه و جماعت [در شهرها].

منبع روایت چهارم فقط کتاب الفردوس می‌باشد و در دیگر منابع حدیثی اهل سنت و شیعه یافت نشد.^۳

۵- گروهی از روایت، مذمت و نکوهش را متوجه خود روستا دانسته‌اند؛ البته این مسئله نیز می‌تواند به لحاظ ساکنان مناطق باشد به دلیل این که عزت و شرف یا نکوهش مکان به خاطر صفات ساکنان آن است.^۴ در کنز العمال روایتی به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین گزارش می‌شود:

۱. ابتدای روایت در این دو کتاب اختلاف اندکی باهم دارند، بنحوی که عبارت «سنة يعذبون يوم القيامة» در کتاب اسدالغابة در کتاب کنز العمال به این صورت «سنة يعذبهم الله بذنوبهم يوم القيامة» نقل شده است.

۲. المعجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۷۷؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۴۷۵؛ الفردوس، ج ۵، ص ۵۰۷.

۳. الفردوس، ج ۳، ص ۱۲۱.

۴. چنانچه در مثل گفته شده: شرف المكان بالمکین. امثال و حکم (دهخدا)، ج ۲، ص ۱۰۲۲.

الرُّسْتاقُ حَظِيرَةٌ مِنْ حَظَائِرِ جَهَنَّمَ، لَيْسَ فِيهَا حَدٌّ وَلَا جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ، صَبِيَانُهُمْ غَارِمٌ، وَنِسَاؤُهُمْ شَيَاطِينٌ، وَشُبُوخُهُمْ جُهَالٌ، الْمُؤْمِنُ فِيهِمْ أَتَنُّ مِنَ الْجَيْفَةِ؛

روستا، آغلی از آغل‌های جهنم است. نه حدی در آن اجرا می‌شود، نه نماز جمعه و نه نماز جماعتی برگزار می‌گردد. کودکانشان شرورند و زنانشان شیطان صفت و پیرانشان نادان، مؤمن در میان آنها گنبدیده‌تر از لاشه مُردار است.

روایت پنجم نیز در منابع شیعه مشاهده نشد؛ در منابع عامه دو کتاب الفردوس^۱ و کنز العمال^۲ این روایت را گزارش کرده‌اند.

۶- تباهی عمر و کسب برخی صفات بد، از جمله دلائل دیگر در نهی از روستانشینی بیان گردید است. نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

مَنْ تَرَسَتْقَ شَهْرًا يَمْحَقُ دَهْرًا؛

هر کس یک ماه در روستا ساکن شود، یک عمر تباه می‌کند.

منبع روایت ششم، فقط کتاب جامع الاخبار شعیری است^۳ که بدون سندی به نقل از پیامبر اکرم بیان گردیده است و در دیگر منابع حدیث شیعه و سنی یافت نشد.

۷- یکی از کلمات نزدیک به معنای واژه روستا، کلمه کفور است. کفور به مناطقی که از شهر و مجامع علمی و اسلامی دور هستند اطلاق می‌شود.^۴ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به ثوبان فرمودند:

لَا تَسْكُنِ الْكُفُورَ؛ فَإِنَّ سَاكِنَ الْكُفُورِ كَسَاكِنِ الْقُبُورِ؛

در روستای کوردست، سکنا مگزین، زیرا ساکن در روستا، همانند ساکن در قبرستان است.

این روایت در متون حدیثی شیعه وجود ندارد، اما در کتب اهل سنت، بخاری در الادب المفرد،^۵ ابن اثیر در النهاية،^۶ متقی هندی در کنز العمال،^۱ بیهقی در شعب الایمان،^۲ طبرانی در مسند الشامیین،^۳ دیلمی در الفردوس^۴ و

۱. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۷۵.

۲. الفردوس، ج ۲، ص ۲۸۳.

۳. جامع الاخبار (شعیری)، ص ۱۴۰.

۴. در بخش مفهوم‌شناسی به معنای دقیق آن پرداخته می‌شود.

۵. ص ۱۲۷.

۶. ج ۴، ص ۱۸۹.

ابو سعد الآبی در نثر الدر،^۵ به نقل این روایت پرداخته‌اند. البته در متون گزارش شده اختلاف اندکی در نوع الفاظ با یکدیگر وجود دارد، به عنوان مثال در نثر الدر عبارت «ساکن الکفور» بجای «ساکن الکفور» ذکر شده که سبب اختلاف در معنا نمی‌شود.^۶

۸- اعمالی که انسان انجام می‌دهد در همین دنیا می‌تواند آثاری در پی داشته باشد. در روایتی، سکونت در روستا به عنوان بلاء و عقوبت الهی دانسته شده که به خاطر نداشتن ورع در دین، گریبان‌گیر اشخاص می‌شود. به نقل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گزارش شده است که فرمودند:

مَنْ لَمْ يَتَوَرَّعْ فِي دِينِ اللَّهِ تَعَالَى ابْتِلَاءُ اللَّهِ تَعَالَى بِثَلَاثٍ إِمَّا أَنْ يُمَيِّتَهُ شَابًا أَوْ يُوقِعَهُ فِي خِدْمَةِ السُّلْطَانِ أَوْ يُسْكِنَهُ فِي الرَّسَائِقِ؛

هر که در دین خدا پارسایی نداشته باشد، خداوند او را به سه چیز گرفتار می‌سازد؛ یا جوان مرگش می‌کند، یا او را به خدمت‌گزاری سلطان در می‌آورد، یا در روستاها ساکنش می‌گرداند.

روایت هشتم را شعیری در جامع الاخبار بدون ذکر سند نقل کرده است،^۷ سپس علامه مجلسی در بحار الانوار،^۸ محدث نوری در مستدرک الوسائل^۹ و محدث قمی در سفینه البحار^{۱۰} این حدیث را به نقل از جامع الاخبار گزارش می‌کنند.

۱. ج ۱۵، ص ۴۰۷.

۲. ج ۱۰، ص ۲۳.

۳. ج ۲، ص ۹۹.

۴. ج ۵، ص ۴۶. روایت گزارش شده در کتاب الفردوس به این صورت می‌باشد: «لا تسكنوا الكفور فان ساكن الكفور ساكن القرور» که عبارت «ساکن القرور» در این گزارش با نقل‌های دیگر که به صورت «ساکن القبور یا ساکن القبور» وارد شده مخالف است. از اینرو احتمال دارد گزارش الفردوس دقیق نبوده یا دچار تصحیف شده باشد.

۵. ج ۱، ص ۱۲۰.

۶. برخی منابع عامه نیز این عبارت را به افرادی همچون: معاویه، ابی عبدالله جدلی و عمرین خطاب نسبت داده‌اند. فتح الباری (ابن رجب)، ج ۱، ص ۱۱۷؛

المعلم بفوائد المسلم، ج ۲، ص ۸۸؛ عمدة الحفاظ فی تفسیر أشرف الألفاظ، ج ۳، ص ۷۵۶.

۷. ص ۱۳۹.

۸. ج ۷۳، ص ۱۷۶.

۹. ج ۱۱، ص ۲۷۴.

۱۰. ج ۳، ص ۳۴۹.

بر اساس تاریخ گذاری احادیث مذکور، این جمع بندی به دست می آید که روایات مذمت روستا و روستانشینی در همان قرن اول اسلام صادر شده است. از جهت سند نیز غالب روایات مبتلا به اشکال است به دلیل این که بدون سند و یا فاقد سند صحیح هستند؛ اما از جهت اتحاد مضمونی این احادیث، می توان به معنای واحدی رسید، به نحوی که از مجموع متون حدیثی مورد اشاره، اطمینان نوعی، به عنوان کلی مذمت روستا و روستانشینی حاصل می شود.

۲. مفهوم شناسی

معناشناسی واژگان، یکی از مهم ترین مسائل برای فهم مراد و استعمال واژگان در روایات است. از این جهت در ادامه به مفهوم شناسی واژه «رستاق» و هم نشین ها و جانشین های آن پرداخته می شود.

۱-۲. واژه شناسی رستاق

واژه رستاق در کتب لغت، ذیل ریشه «رستق» بیان گردیده است. اغلب لغت شناسان این واژه را معرب از فارسی می دانند.^۱ فیومی در این باره می گوید:

الرُّسْتَاقُ: مُعَرَّبٌ وَ يُسْتَعْمَلُ فِي النَّاحِيَةِ الَّتِي هِيَ طَرْفُ الْإِقْلِيمِ؛^۲

رستاق، کلمه ای معرب است که در مورد اطراف و ناحیه منطقه ای استعمال می شود.

البته وی در ادامه واژه رزداق را نیز همچون رستاق دانسته و به نقل از ابن فارس احتمال عربی بودن این واژه را نیز می دهد و می نویسد: «الرُّزْدَقُ، السَّطْرُ مِنَ النَّخْلِ وَ الصَّفُّ مِنَ النَّاسِ وَ مِنْهُ الرُّزْدَاقُ وَ هَذَا يَقْتَضِي أَنَّهُ عَرَبِيٌّ».^۳ رزداق، ردیفی از درختان نخل و صفی از افراد را می گویند و از همین کلمه گرفته شده واژه رزداق و این (اشتقاق) اقتضاء عربی بودن واژه رزداق را دارد.

ابن منظور، سه واژه «رستاق»، «رزداق» و «رزتاق» را به یک معنا دانسته و کلمه رستاق را معرب از فارسی می داند و در معنای آن می گوید:

رُزْدَاقٌ وَ رُسْتَاقٌ وَ الْجَمْعُ: الرُّسَاتِيْقُ وَ هِيَ السَّوَادُ؛ رستاق که جمع آن رساتیق است به معنای

نواحی و روستاهای اطراف شهر است.^۴

۱. رک: تاج العروس، ج ۱۳، ص ۱۶۵؛ مصباح المنیر، ج ۱، ص ۲۲۶؛ لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۱۶؛ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۶۹.

۲. المصباح المنیر، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳. همان.

۴. رک: لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۱۶.

وی ذیل واژه «رسدق» نیز می‌گوید: «رسدق و رزداق دو واژه فارسی بوده که به خانه‌های انبوه در یک منطقه اطلاق می‌شود».^۱ زبیدی رستاق را معرب رستا می‌داند و به نقل از یاقوت می‌نویسد:

الَّذِي شَاهَدْنَاهُ فِي زَمَانِنَا فِي بِلَادِ الْفُرْسِ أَنَّهُمْ يَعْنُونَ بِالرُّسْتَاقِ كُلَّ مَوْضِعٍ فِيهِ مُزْدَرَعٌ وَ قُرَى وَ لَا يُقَالُ ذَلِكَ لِلْمُدُنِ كَالْبَصْرَةِ وَ بَغْدَادَ فَهُوَ عِنْدَ الْفُرْسِ بِمَنْزِلَةِ السَّوَادِ عِنْدَ أَهْلِ بَغْدَادَ؛^۲

آنچه امروزه در شهرها و مناطق فارس مشهود است این می‌باشد که آنها به هر محلی که قریه و دهکده‌ای باشد به آن رستاق می‌گویند و این تعبیر را در مورد شهرهایی همچون بصره و بغداد ندارند.

از مجموع سخنان اهل لغت چنین به نظر می‌رسد که، کلمات رستاق، رسدق، رزداق و رزتاق، معرب واژه روستا در زبان فارسی است، که به اختلاف لهجه‌های عربی در هر منطقه‌ای به گونه‌ای استعمال شده است. با این وجود ریشه یابی آن بر اساس زبان عربی به نظر صحیح نمی‌باشد. اما بر اساس مفهوم‌شناسی اهل لغت، رستاق به معنای مناطقی که در نواحی و اطراف شهرها قرار دارد همچنان که گفته می‌شود «وُلِدَ الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ ... وَ تُوْفِيَ بِطُوسٍ فِي قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا سَنَابَادُ مِنْ رُسْتَاقِ نَوْقَانَ»^۳ بر اساس نقل تاریخی سناباد روستایی از توابع شهر نوقان بود.^۴ همچنین از مصعب بن یزید انصاری روایت شده است که «اسْتَعْمَلَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَرْبَعَةِ رَسَاتِيقَ الْمَدَائِنِ الْبُهْتَبَاذَاتِ وَ بَهْرَسِيرِ وَ نَهْرِ جَوْبَرِ وَ نَهْرِ الْمَلِكِ».^۵ حاصل سخن این که در فرهنگ عرب نیز همچون مناطق فارس به مناطق اطراف شهرها، روستا اطلاق می‌شود.

۲-۲. مفهوم‌شناسی همنشین‌ها و جانشین‌ها

در لغت عرب واژه‌های دیگری وجود دارد که نزدیک به معنای واژه «رستاق» هستند. برخی از این واژگان مانند کلمه «کفور» در متن روایات گذشته وجود داشت و برخی دیگر همچون «سواد» و «قریه» و «بادیه» در لغت عربی مورد استعمال است. این کلمات گاه به یک معنا استعمال شده و در واژه‌شناسی، برخی جانشین برخی دیگر گردیده‌اند، با این وجود در مواردی بین آنها تفاوت‌هایی نیز وجود دارد که کتب لغت به ظرافت‌های

۱. همان.

۲. تاج العروس، ج ۱۳، ص ۱۶۲.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸.

۴. رک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۵۹.

۵. امیر المومنین علیه السلام، مرا به عنوان عامل خود بر چهار روستای مداین منصوب کرد. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۸.

معنایی آنها اشاره داشته‌اند. از این رو در ادامه به بررسی تفاوت‌های بین کلمات: کفور، قریه، سواد و بادیه پرداخته می‌شود.

۲-۲-۱. کفور

واژه «کفور» از ریشه «کفر» به معنای ستر و پوشش است.^۱ این کلمه جمع و مفرد آن «الکُفْرُ» می‌باشد. الکُفْرُ بر اساس نظر اهل لغت به معنا قریه است.^۲ ازهری در بیان معنای این واژه چنین می‌گوید:

كُفْرًا يَعْنِي قَرْيَةً. الْكُفُورُ، الْقُرَى النَّائِيَّةُ عَنِ الْأَمْصَارِ وَ مَجْتَمَعُ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالْمُسْلِمِينَ؛^۳

کفور، قریه‌هایی که از شهرها و مجامع علمی و اسلامی دور هستند.

ابن اثیر ذیل این کلمه می‌گوید: «أهل الشَّامِ يسمُّونَ القريَّةَ الكُفْرَ»^۴ یعنی اهل شام به قریه، «کُفْر» می‌گویند. ابن منظور نیز این واژه را سریانی می‌داند و کلمه «الکُفْر» را به معنای قریه می‌داند.^۵

۲-۲-۲. قریه

ابن فارس در باره ریشه کلمه «قریه» می‌نویسد: «القاف و الراء و الحرف المعتل أصلٌ صحيحٌ يدلُّ على جمع و اجتماع؛^۶ یعنی «قاف و راء و حرف عله (واو-الف-ياء)» دارای یک معنا واحد هستند که در تمامی مشتقات لحاظ شده و آن معنای جمع و اجتماع است. البته برخی ریشه این کلمه را «قرأ»^۷ و بعضی اصل آن را «قرو»^۸ و عده‌ای نیز از «قری»^۹ می‌دانند. البته به نظر می‌رسد سخن ابن فارس را بتوان جامع این اقوال دانست.

اما در معنای کلمه قریه، راغب اصفهانی می‌گوید:

الْقَرْيَةُ: اسم للموضع الذي يجتمع فيه الناس؛^{۱۰}

یعنی قریه اسم محلی است که مردم در آن جمع می‌گردند.

^۱. المصباح المنير، ج ۲، ص ۵۳۵.

^۲. صحاح اللغة، ج ۲، ص ۸۰۷؛ معجم مقاییس، ج ۵، ص ۱۹۱؛ النهایه (ابن اثیر)، ج ۴، ص ۱۸۹؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۱۵۰.

^۳. تهذیب اللغة، ج ۱۰، ص ۱۱۴.

^۴. النهایه (ابن اثیر)، ج ۴، ص ۱۸۹.

^۵. لسان العرب، ج ۵، ص ۱۵۰.

^۶. مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۷۸.

^۷. تهذیب اللغة، ج ۹، ص ۲۰۸.

^۸. العین، ج ۵، ص ۲۰۳.

^۹. تاج العروس، ج ۲۰، ص ۷۰.

^{۱۰}. مفردات راغب، ص ۶۶۹.

البته معنای دیگری نیز در برخی کتب لغت ذکر شده که با دقت در آن معنا می‌توان به وجه تمییز بین دو واژه «کفور» و «قریه» پی برد. فیومی ذیل واژه قریه چنین می‌گوید:

كُلُّ مَكَانٍ اتَّصَلَتْ بِهِ الْأَنْبِيَّةُ وَ اتُّخِذَ قَرَارًا وَ تَقَعُ عَلَى الْمُدُنِ وَ غَيْرِهَا؛^۱

هر مکانی که بناهای آن متصل به یکدیگر و محل زندگیست، چه در شهر یا غیر شهر باشد. بنابراین طبق سخن فیومی به نظر می‌رسد تفاوت معنای کفور و قریه در این است که کفور به معنای قریه‌هایی استعمال می‌شود که از مرکز شهر و محل اجتماع دور باشند یعنی مناطق دور دست که رفت و آمد عموم مردم در آن وجود ندارد. از اینرو لغت شناسان در معنای کفور می‌گویند: «الكَافِرُ مِنَ الْأَرْضِ: مَا بَعْدَ عَنِ النَّاسِ، لَا يَكَادُ يَنْزِلُهُ أَحَدٌ، وَ لَا يَمُرُّ بِهِ أَحَدٌ»^۲ یعنی مناطقی دور از مردم که کسی در آنجا رفت و آمد نمی‌کند. اما قریه، به منطقه‌ای گفته می‌شود که در اطراف شهرها واقع می‌شود و محل اجتماع مردم است که گاه از آن تعبیر به مصر جامع^۳ نیز می‌گردد. اکثر مفسران منظور از قریتین در آیه «قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ»^۴ را مکه و طائف دانسته‌اند.^۵ بنابراین رابطه بین این دو واژه «کفور» و «قریه» عموم و خصوص مطلق است، یعنی هر کفوری قریه است ولی هر قریه‌ای کفور نیست. به نظر می‌رسد بتوان گفت قریه در عصر حاضر به معنای شهرک‌های ساخته شده در اطراف شهرهای بزرگ است.

۲-۳. سواد

واژه «سواد» از ریشه «سین، واو، دال» در اصل به معنای رنگ مقابل سفیدی است.^۶ از این رو به باغ‌ها و درختانی که به سبزی دیده شود و نیز به هر چیزی که از دور به رنگ سیاه نمایان گردد «سواد» می‌گویند.^۷ این واژه همچنین در مورد روستاها و قریه‌های اطراف شهر استعمال می‌شود. زمخشری در این باره چنین می‌گوید:

سواد العراق لما بين البصرة و الكوفة و حولهما من قراهما؛^۸

سواد عراق یعنی قریه‌های بین بصره و کوفه و اطراف آنها.

^۱. المصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۰۱.

^۲. العین، ج ۵، ص ۳۵۷؛ تهذیب اللغة، ج ۱۰، ص ۱۱۲؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۷؛ تاج العروس، ج ۷، ص ۴۵۲.

^۳. تاج العروس، ج ۲۰، ص ۷۰؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۷۷.

^۴. زخرف، آیه ۳۱.

^۵. تفسیرالقمی، ج ۲، ص ۲۸۳؛ تفسیرالصافی، ج ۴، ص ۳۸۸؛ المیزان، ج ۱۸، ص ۹۸؛ تبيان، ج ۹، ص ۱۹۵؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۱۰.

^۶. لسان العرب، ج ۳، ص ۲۲۴.

^۷. همان، ص ۲۲۵.

^۸. أساس البلاغه، ص ۳۱۲.

همچنین گفته می‌شود: «سَوَادُ الْكُوفَةِ، مَا حَوْلَهَا مِنَ الْقُرَى»^۱ یعنی سواد کوفه به معنای قریه‌های اطراف آن است. بنابراین به نظر می‌رسد به مطلق قریه، درختان و باغ‌های اطراف شهر سواد گفته می‌شود همچنان که می‌گویند: «سَوَادُ كُلِّ شَيْءٍ: كُورَةٌ مَا حَوْلَ الْقُرَى وَالرَّسَاتِيقِ. وَالسَّوَادُ: مَا حَوَالَى الْكُوفَةِ مِنَ الْقُرَى وَالرَّسَاتِيقِ»^۲

۲-۲-۴. بادیه

مفهوم «بادیه» به گفته فراهیدی از ریشه «بدو» و «بدء» است. وی بادیه را این چنین معنا می‌کند: «الْبَادِيَةُ، اسْمٌ لِلْأَرْضِ الَّتِي لَا حَضَرَ فِيهَا أَى لَا مَحَلَّةَ فِيهَا دَائِمَةً»^۳ یعنی زمینی که حضور دائمی در آن نباشد. ابن فارس واژه «بدو» را به معنای «ظَهَرَ» می‌داند و درباره وجه تسمیه بادیه می‌گوید:

لَأَنَّهُمْ فِي بَرَازٍ مِنَ الْأَرْضِ، وَ لَيْسُوا فِي قُرَى تَسْتُرُهُمْ أَبْنِيَّتُهَا؛^۴

زیرا در منطقه‌ای باز از زمین هستند و در قریه‌هایی که خانه آنها را بیوشاند نیستند، پس به جهت آشکار بودنشان به آنها اهل بادیه گفته می‌شود.

ابن اثیر نیز اهل بادیه را اینگونه معرفی می‌کند: «هُوَ الَّذِي يَكُونُ فِي الْبَادِيَةِ وَ مَسْكَنُهُ الْمَضَارِبُ وَ الْخِيَامُ وَ هُوَ غَيْرُ مُقِيمٍ فِي مَوْضِعِهِ بِخِلَافِ جَارِ الْمَقَامِ فِي الْمَدُنِ»^۵؛ یعنی اهل بادیه کسانی هستند که مسکن آنها چادر و خیمه گاه است و در محل خاصی اقامت ندارند.

بنابراین می‌توان گفت منظور از بادیه، صحرا نشینان هستند که برای چرای دام‌های خود در منطقه‌ای از بیابان‌ها ساکن هستند. چنانچه گفته شده: «الْبَادِيَةُ اسْمٌ لِلْأَرْضِ الَّتِي لَا حَضَرَ فِيهَا وَ إِذَا خَرَجَ النَّاسُ مِنَ الْحَضَرِ إِلَى الْمَرَاعَى فِي الصَّحَارَى»^۶؛ یعنی بادیه اسم زمین‌هایی است که حضور در آن نیست و مردم برای چرا به آن صحراها می‌روند.

حاصل سخن این است که می‌توان گفت واژه «رستاق» به معنای قریه‌هایی است که در آن سکونت و زراعت وجود دارد، چه در حوالی و حومه شهرها باشد که به آن سواد گفته می‌شود و یا دور از مناطق شهری که به آن کَفَر (کفور) می‌گویند. اما بادیه تناسبی با رستاق ندارد و بیشتر شامل عشایر و چادر نشینان می‌شود. البته کلماتی

۱. المحيط في اللغة، ج ۸، ص ۳۵۷.

۲. لسان العرب، ج ۳، ص ۲۲۵.

۳. العين، ج ۸، ص ۸۳.

۴. مقاييس اللغة، ج ۱، ص ۲۱۲.

۵. التهايه (ابن اثير)، ج ۱، ص ۱۰۹.

۶. تهذيب اللغة، ج ۱۴، ص ۱۴۲.

همچون «ریف، ضیاع، کوره و قصب» نیز گاهی به معنای قریه و محل سکونت و زراعت استعمال می‌شوند ولی این استعمال شایع نیست، به همین دلیل به مفهوم‌شناسی آنها پرداخته نمی‌شود.

ب. ارزشیابی دلالی

آنچه در نگاه ابتدایی از روایات نکوهش روستا نشینی فهمیده می‌شود، دلالت بر نهی شدید معصومان علیهم‌السلام از سکونت در این مناطق است. بر اساس این احادیث، اقامت در چنین مناطقی به دلیل وجود اوصافی مانند جهالت، شرارت، غفلت از یاد خدا و دور ماندن از معارف الهی سخت سرزنش شده است. از سوی دیگر در عصر حاضر با وجود پیشرفت علوم و امکانات مختلف، برخی از این اوصاف در مناطق روستایی منتفی و از بین رفته است. حال آیا با از میان رفتن این اوصاف، نهی و مذمت تعلق گرفته به این مناطق نیز منتفی می‌گردد یا این که احادیث به صورت مطلق دلالت بر نهی از روستانشینی در تمام زمان‌ها دارند؟ برای پاسخ به این سؤال و تبیین مقصود روایات سابق، در ادامه به کمک برخی قواعد و روایات ابواب دیگر به تحلیل احادیث مورد بحث پرداخته می‌شود.

۱. قاعده «تعلیق الحکم علی الوصف مشعرٌ بالعلیه»

یکی از قواعد مورد استفاده در علم اصول، فقه و تفسیر قرآن، قاعده «تعلیق الحکم علی الوصف مشعرٌ بالعلیه»^۱ است. این قاعده مشهور بین اصولیان است^۲ و فقها و مفسران در موارد متعددی به آن استدلال کرده‌اند.^۳ قاعده مورد بحث، بیانگر این است که وقتی در جمله، صفتی ذکر می‌شود و حکم ذکر شده در آن جمله متوقف بر وجود آن صفت باشد، در این صورت صفت، علت حکم یاد شده است. به تعبیر دیگر آلوسی در توضیح این قاعده می‌گوید: «واضح و روشن است که وصف، ابزاری برای شناخت موصوف از غیر موصوف است و معلق نمودن حکم به وصف، اشاره‌ای به این وصف علت برای حکم است»^۴. به عنوان مثال قرآن کریم می‌فرماید: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۵ در این آیه، وصف «ظالمین» مشعر به علت است یعنی ظلم سبب عدم هدایت ظالمان است.^۶ بنابراین ارتباط دادن حکمی به اسمی مشتق (وصف) و معلق نمودن حکم به وصف، اشاره به علت بودن وصف برای حکم است مانند جمله «لا تشرب الخمر لانه مسکر» «از نوشیدن شراب پرهیز زیرا مست

۱. تعلیق حکم بر صفت، اشاره به علت بودن صفت برای حکم ذکر شده است.

۲. رک: فرائد الاصول، ج ۲، ص ۵۴۱؛ الاجتهاد و التقليد، ص ۳۰۹.

۳. رک: کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۱۱۰؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۵۵.

۴. روح المعانی، ج ۱، ص ۱۸۹.

۵. البقره، آیه ۲۵۸.

۶. رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۵۵.

کننده است»، تعلیق حکم نهی از نوشیدن شراب، به مست کننده بودن، گویای این مطلب است که مست کننده بودن علت نهی از نوشیدن است. پس هر مایعی که دارای این وصف باشد و لو اینکه خمر نباشد، مورد نهی قرار می‌گیرد.

بعد از بیان این مقدمه، بر اساس قاعده «تعلیقُ الحُکمِ علی الوَصفِ مُشعرٌ بالعلیة» آنچه از ظاهر روایات نکوهش روستانشینی، فهمیده می‌شود این نکته است که اوصاف ذکر شده در احادیث، علت نهی و مذمت سکونت در روستا است. به عبارت روایات «لا تسکن الرستاق» مشتمل بر اوصافی است که این اوصاف، علت نهی از سکونت است پس تعلیق حکم نهی از سکونت در روستا، مشعر به علیت اوصاف بیان شده است نه این که احادیث، از روستانشینی به صورت مطلق نهی کنند. با این وجود می‌توان گفت هر منطقه‌ای که اوصافی مانند «جهالت، شرارت، بی‌حجابی، دوری از عالم» در افراد آنها غالب باشد و همچنین در آن منطقه آموزه‌های اسلام مخصوصاً نماز جمعه و جماعت اقامه نشود و حدود الهی ترک شود، سکونت در آن مورد نهی قرار می‌گیرد هر چند عنوان رستاق یا کفور به آن صدق نکند. این تعلیل، در برخی احادیثی که شهرنشینان بر روستانشینان فضیلت داده شده، کاملاً مشهود است. زیرا در این روایت علت فضیلت شهر نسبت به روستا چنین ذکر شده: «فَضَّلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَهْلَ الْمَدِينِ عَلَى أَهْلِ الْقُرَى، مِنْ أَجْلِ الْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَةِ»^۱. در این روایت علت فضیلت، وجود نماز جمعه و جماعات دانسته شده است. بی‌شک اگر احکام و حدود الهی در هر منطقه، اعم از شهر یا روستا جاری گردد، سبب فضیلت و برتری و ارزش آن دیار خواهد بود. از سوی دیگر اگر در منطقه‌ای به بایدها و نیایدهای شریعت بی‌توجهی شود و حدود و احکام الهی ترک گردد سکونت در آن مورد نهی است، چنانکه به وضوح اشاره شد که معصوم علیه‌السلام فرمودند: «الرُّسْتاقُ حَظِيرَةٌ مِنْ حَظَائِرِ جَهَنَّمَ، لَيْسَ فِيهَا حَدٌّ وَلَا جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ». بنابراین اوصاف ذکر شده در روایات برای روستا و روستانشینان، به معنای متصف شدن همه ساکنان روستا به این اوصاف نیست، بلکه صفتهای ذکر شده اشاره به علت نهی از سکونت در این مناطق است. پس هر منطقه، اعم از روستا و شهر که دارای این صفات باشد سکونت در آن از نگاه روایات مورد سرزنش قرار می‌گیرد در مقابل اگر منطقه‌ای فاقد این اوصاف نکوهش شده باشد، سکونت در آن اشکالی ندارد هر چند روستا باشد.

۲. الگو گرایی و الگو زدایی محل زندگی

ارائه الگو و ملاک در تبیین آموزه‌های اسلام، از شیوه‌های معصومان علیهم‌السلام بود. در موارد متعددی وقتی از معصوم علیه‌السلام در موضوعی سؤال می‌شود، ایشان به جای ذکر مصادیق و نمونه‌های مختلف، به ارائه الگویی

^۱. الفردوس بمأثور الخطاب، ص ۱۲۱.

مناسب برای مخاطب پرداخته است. به عنوان مثال، وقتی از معصوم علیه السلام درباره دوست و همنشین سوال می‌شود، ایشان به جای بیان مصادیق مختلف، ملاکی کلی را ارائه می‌دهند. مانند این روایت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤْيُتُهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ»^۱ حواریون به عیسی گفتند: یا روح الله با چه کسی مجالست کنیم؟ فرمود: با کسی که دیدنش شما را به یاد خدا آورد و گفتارش به علم شما بیفزاید و کردارش شما را به آخرت تشویق کند.

با توجه به این مقدمه، به نظر می‌رسد روایات صادر شده از معصومان علیهم السلام در موضوع روستا نشینی نیز در مقام ارائه یک ملاک و معیار کلی برای سکونت است یعنی در انتخاب سکونت‌گاه باید دقت شود که از مناطقی که مشتمل بر اوصافی همچون جهالت، غفلت، شرارت، تعطیلی حدود الهی و فراموشی احکام خداوند باشد، دوری گزیده شود.^۲

اما علت این که در این احادیث فقط سکونت در روستا مورد خطاب یا مورد نکوهش قرار گرفته از باب ذکر فرد غالب در زمان صدور روایت است. بر اساس تاریخ گذاری احادیث مذکور، روایات مذمت روستا مربوط به گفتمان صدر اسلام است و در همان قرن اول صادر شده است و به نظر می‌رسد که گفتمان فرهنگی و تاریخی صدر اسلام در این روایات تاثیرگذار بوده است. نظر به این که شاخصه گفتمان اسلام در قرن اول، گذر از فرهنگ جاهلی به طرف فرهنگ اسلامی است، شارع مقدس نیز با رویکرد اصلاحی و ترمیم فرهنگ روستا و احیا فرهنگ اسلام این روایات را صادر کرده است. در آن زمان که هنوز فرهنگ اسلام به سکونت‌گاه روستا، رسوخ نکرده و مبانی اصلی اسلام نظیر نماز جمعه و جماعت، حد و... در آن‌ها اجرا نمی‌شود، معصومان علیهم السلام از سکونت در آنجا نهی فرموده‌اند اما در سالیان دیگر که مبلغان اسلام به نقاط زیادی اعم از روستا و شهر می‌روند، دیگر از معصومان سخنی در نهی از روستانشینی وجود ندارد. بر اساس این قاعده، شرایط فرهنگی روستانشینی در آن زمان، برای صدور احادیث اصلاحی در زمینه سکونت‌گاهی کاملاً منطقی است. وجود این ملاک و معیار در توصیه امیرالمومنین علیه السلام به حارث همدانی مشخص است. حضرت خطاب به حارث می‌فرمایند:

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۳۹.

^۲ رک: شرح الکافی - الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۱۲، ص ۱۷۸.

اسْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ اخْذِرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَ الْجَفَاءِ وَ قِلَّةَ الْأَعْوَانِ
عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ؛^۱

در شهرهای بزرگ مسکن گزین که آنجا مرکز اجتماع مسلمین است و از اقامت در مراکز غفلت و ستمکاری و آنجا که مددکاران بر طاعت خدا اندکند بپرهیز.

بر اساس این سخن حضرت، از سکونت در منازل غفلت و ستمکاری نهی شده است و امر به سکونت در شهرهای بزرگ می‌شود. ملاک و معیار انتخاب محل سکونت در شهرهای بزرگ، بخاطر حضور مسلمانان، جاری بودن فرهنگ اسلام و دور بودن چنین جامعه‌ای از غفلت و ستمکاری است. در این روایت، بزرگ یا پرجمعیت بودن شهر، ملاک سکونت قرار نگرفته است. امیرالمومنین علیه‌السلام، در مقابل «امصار العظام» از سکونت در منزلگاه‌های غفلت نهی کرده است و اشاره‌ای به شهرهای کوچک و مناطق روستایی نداشتند. بی‌شک اگر نفس سکونت در محل‌های کوچک مورد نهی بود، حضرت در مقابل توصیه به «امصار العظام» از سکونت در «امصار الصغار»، نهی می‌کردند. پس نهی از سکونت در منزلگاه غفلت به عنوان شاخصه‌ای در انتخاب محل زندگی است؛ به همین خاطر هر محیط شهری یا روستایی که دارای این معیار و شاخصه باشد سکونت در آن نکوهیده است. بنابراین بسیار شهرهای بزرگ، پرجمعیت و دارای منطقه جغرافیای مناسب که منزلگاه غفلت و شرارت هستند و حدودی الهی در آنها ترک شده و احکام الهی در آن تعطیل است - همچون بسیاری از شهرهای بزرگ در کشورهای غربی که اثری از دین در آنها نیست - مصداق نهی از سکونت می‌توانند باشند. البته شهرهای بزرگی که محل زندگی علما و اجتماع مسلمانان هستند و اصول و مبانی اسلام در آن حاکم است، قطعاً بر سایر مناطق برتری دارد و سکونت در آن دارای امتیاز است، ولی این امتیاز همچنان که گفته شده به جهت وجود معیارهایی است که در روایات سابق به آنها اشاره شده است.

۳. قرائن اتحاد مضمونی

توجه به قرائن موجود در متن یک حدیث، تاثیر مهمی در فهم دقیق احادیث دارد. از جمله این قرائن، کمک گرفتن از اتحاد مضمونی فقرات یک حدیث است. وقتی روایتی، دارای اجزاء و قسمت‌های مختلف است و در هر جزء خصوصیتی مجزا بیان گردیده، این به معنای عدم ارتباط بین مجموع فرازهای حدیث نمی‌باشد، بلکه گاه در کنار هم قرار گرفتن این فقرات اشاره به اتحاد مضمونی اجزاء دارد. این سخن در باره روایت «إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ السُّتَّةَ بِالسُّتَّةِ الْعَرَبَ بِالْعَصَبِيَّةِ وَالذَّهَاقِينَ بِالْكِبْرِ وَالْأَمْرَاءَ بِالْجَوْرِ وَالْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ وَالتُّجَّارَ بِالْخِيَانَةِ وَأَهْلَ

^۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، نامه ۶۹.

الرَّسَائِقِ بِالْجَهْلِ» نیز می‌تواند صادق باشد. در این روایت، خصوصیت شش دسته از افراد به صورت مجزا بیان شده اما در کنار هم قرار دادن آنها نشان از اتحاد مضمونی آن اجزا دارد. در این حدیث، عرب‌ها متعصب، دهقان‌ها متکبر، حاکمان ظالم، فقها حسود، تجار خیانت‌کار و اهل روستا افرادی جاهل معرفی شده‌اند. اما به یقین معنای حدیث این نیست که تمامی شش دسته مذکور دارای این خصوصیات هستند بلکه روایت در مقام انذار آنها از چنین اوصافی است^۱ یعنی نوع افراد گروه‌های ششگانه، در معرض ابتلا به چنین اوصافی هستند.^۲ این سخن، به کمک فقرات دیگر حدیث تحلیل می‌شود. به عنوان مثال وقتی آنچه درباره فقها در این روایت بیان شده است منظور همه فقیهان نیستند یعنی همه آنها افراد حسودی نیستند به دلیل این که در روایات بسیاری به مقام والای علماء و فقهای دین اشاره شده است^۳ و با وجود این دسته از روایات نمی‌توان به صورت عام و مطلق حکم به حسادت تمامی آنها نمود، چنانچه در مقابل، با وجود روایات مدح عالم، حکم به فضیلت همه آنها نمی‌شود؛ امام حسن عسکری علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا فِي بَعْضِ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعِهِمْ؛^۴

اما هر فقیهی که خویشنندار و نگاهبان دین خود باشد و با هوای نفسش بستیزد و مطیع فرمان مولایش باشد، بر عوام است که از او تقلید کنند و البته این ویژگی‌ها را تنها برخی فقهای شیعه دارا هستند، نه همه آنها.

حاصل سخن، همچنان که همه افراد علماء دارای صفت حسادت نمی‌باشند، صفات ذکر شده در روایت سابق برای افراد مذکور نیز عمومیت نداشته و شامل همه افراد نمی‌گردد بنابراین تمام روستانشینان نیز افراد جاهل نمی‌باشند که این سخن - نفی جهل از تمامی افراد روستا - از اتحاد مضمونی فقرات حدیث فهمیده می‌شود. شاهد این معنا، وجود روایاتی است که به صورت کلی افراد و یا شهرهایی را مورد ستایش یا نکوهش قرار می‌دهد چنانچه در فضیلت اهل قم امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «سَلَامُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ قُمَّ يَسْقَى اللَّهُ بِلَادَهُمُ الْغَيْثَ وَ يُنَزِّلُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْبَرَكَاتِ وَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ هُمْ أَهْلُ رُكُوعٍ وَ سُجُودٍ وَ قِيَامٍ وَ قُعُودٍ»^۵ یا در نکوهش منطقه شام از امیرالمومنین علیه‌السلام این حدیث نقل گردیده است: «لَا تَقُولُوا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَ لَكِنْ قُولُوا مِنْ

۱. رک: شرح الکافی - الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۱۲، ص ۱۷۸.

۲. رک: الوافی، ج ۵، ص ۹۰۵.

۳. رک: الکافی، ج ۱، ص ۳۴.

۴. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۳۰۰.

۵. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷.

أَهْلِ الشُّومِ هُمْ أَبْنَاءُ مِصْرَ لُعِنُوا عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَعَلَ اللَّهُ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ».^۲ این قبیل روایات در مقام مذمت و نکوهش تمامی افراد و ساکنین این مناطق در تمام زمان‌ها نمی‌باشد. زیرا آنچه مشخص است، تمامی اهل قم افرادی صالح نبوده و تمامی اهل شام نیز افراد فاسق نیستند. بنابراین صفات ذکر شده در روایت سابق برای آن افراد، عمومیت نداشته و شامل همه افراد نمی‌گردد و روایات به معنای مذمت و سرزنش همه افراد و ساکنین روستا در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها نیست. علاوه بر این از مجموعه روایات که در مذمت روستانشینی بیان شد می‌توان به این نتیجه رسید که علت اصلی نکوهش، جهل نسبت به احکام شرعی است نه اینکه هر نوع جهلی، علت تام برای عذاب و جهنمی شدن عده‌ای گردد.^۳ از سوی دیگر باید این مطلب را نیز در نظر گرفت که جهل هر چند صفتی مذموم و مورد نهی است، اما در صورتی که شخص جاهل، التفاتی به جهل خود نداشته و متوجه تکلیف خود نباشد و در اصطلاح جاهل قاصر باشد، معذور بوده و متعلق عذاب و مستحق سرزنش نیست. ولی جاهل مُقَصِّر، یعنی فردی که متوجه جهل خود بوده و در رفع این جهل کوتاهی کرده مستحق عذاب و عقاب است. با این بیان، بین افراد جاهلی که در شهرهای بزرگ ساکن هستند و افراد جاهل ساکن روستا تفاوتی وجود ندارد و اینگونه نیست که فقط ساکنین روستا به جهت جاهل بودن مستحق سرزنش و عذاب باشند، بلکه فرد جاهل در هر منطقه‌ای، اگر جاهل قاصر باشد، معذور بوده و اگر جاهل مُقَصِّر باشد سزاوار مذمت و نکوهش است. اما اینکه ساکنین مناطق روستایی در این روایت جاهل دانسته شده و یا جهل علت عذاب این افراد است، چنانچه قبلاً اشاره شد به جهت شیوع این اوصاف در مناطق روستایی در زمان صدور روایات است.

۶. نتیجه

آنچه از بررسی و تحلیل احادیث نکوهش و مذمت سکونت در روستا به دست می‌آید، این است که؛ احادیث مذمت کننده، به صورت عام، شامل همه مناطق روستایی نبوده و به نحو مطلق، همه ساکنان روستا را در بر نمی‌گیرد. همچنین اوصاف ذکر شده در این روایات به معنای اتصاف همه روستاییان به این صفات نیست. بلکه صفات مذکور در احادیث علت نهی از سکونت هستند. این دسته از روایات با ذکر اوصافی نکوهیده، در مقام انذار و پرهیز دادن، از سکونت در مناطقی است که، جهل، شرارت و بی‌اعتنایی به احکام و حدود شرع در این مناطق حاکم است و در واقع ارائه الگویی برای محل سکونت است و مذمت روستا و مناطق کوچک در این

۱. عبارت «أَبْنَاءُ مِصْرَ» در کتاب تفسیر قمی (ج ۲، ص ۲۶۸) به این صورت «أَبْنَاءُ مِصْرَ» آمده است. هر چند علامه مجلسی این روایت را از تفسیر قمی

نقل می‌کنند ولی به نظر «أَبْنَاءُ مِصْرَ» با معنای کلام سازگارتر است.

۲. همان، ص ۲۰۸.

۳. رک: شرح الکافی - الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۱۲، ص ۱۷۸.

روایات، از باب ذکر فرد غالب، در زمان صدور احادیث است. به جهت اینکه ساکنین روستا و بادیه در آن زمان نماد و سنبل جامعه‌ای جاهل و غافل از مبانی و اصول اسلامی بوده‌اند. به همین جهت وجود این اوصاف چه در مناطق شهری و چه روستایی ملاک پرهیز از این مناطق است و صرف خصوصیت روستانشین بودن عامل نهی از سکونت در این مناطق نمی‌باشد.

کتابنامه

-قرآن کریم

۱. الاجتهاد و التقليد، سیدرضا صدر، محقق: سیدباقر خسروشاهی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، اول، ۱۴۲۰ق.
۲. الاختصاص، محمد بن محمد بن نعمان مفید، محقق: علی‌اکبر غفاری، قم: المؤتمر العالمي لالفیه الشيخ المفید، اول، ۱۴۱۳ق.
۳. الامالی (لطوسی)، محمد بن حسن طوسی، محقق: مؤسسة البعثة، قم: دارالتقافه، اول، ۱۴۱۴ق.
۴. الادب المفرد، محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت: مؤسسة الکتب الثقافیة، اول، ۱۴۰۶ق.
۵. اساس البلاغه، محمود بن عمرو بن أحمد زمخشری، قاهره: دار و مطابع الشعب، اول، ۱۹۶۰م.

٦. أسد الغابة فى معرفة الصحابة، عزالدين ابن الأثير، بيروت: دارالفكر، اول، ١٤٠٩ق.
٧. امثال و حكم، على اكبر دهخدا، تهران: اميركبير، اول، ١٣٨٣ش.
٨. بحارالانوار، محمد باقر مجلسى، محقق: جمعى از محققان، بيروت: داراحياء التراث العربى، دوم، ١٤٠٣ق.
٩. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضى حسيني زييدى، محقق: على هلالى، بيروت: دارالفكر، اول، ١٤١٤ق.
١٠. التبيان فى تفسير القرآن، محمد بن حسن طوسى، بيروت: مكتب الإعلام الإسلامى، اول، ١٤٠٩ق.
١١. تحف العقول، حسن بن على بن شعبة حرانى، محقق: على اكبر غفارى، قم: جامعه مدرسین، دوم، ١٤٠٤ق.
١٢. التفسير الصافى، محمد محسن فيض كاشانى، محقق: حسين اعلمى، تهران: مكتبة الصدر، دوم، ١٤١٦ق.
١٣. تفسير قمى، على بن ابراهيم قمى، محقق: طيب موسوى جزائرى، قم: دار الكتاب، سوم، ١٤٠٤ق.
١٤. تفسير مجمع البيان، فضل بن حسن طبرسى، تحقيق: جمعى از محققان، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، اول، ١٤١٥ق.
١٥. التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكرى عليه السلام، حسن بن على (امام يازدهم)، محقق: مدرسه امام مهدي عليه السلام، قم: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، اول، ١٤٠٩ق.
١٦. وسائل الشيعة، محمد بن حسن حر عاملى، محقق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، اول، ١٤٠٩.
١٧. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر، مسعود بن عيسى و رارم بن أبى فراس، قم: مكتبه فقيه، اول، ١٤١٠ق.
١٨. تهذيب الاحكام، محمد بن حسن طوسى، محقق: حسن موسوى، تهران: دارالكتب الاسلاميه، چهارم، ١٤٠٧ق.
١٩. تهذيب اللغة، محمد بن احمد أزهرى، بيروت: دار احياء التراث العربى، اول، ١٤٢١ق.
٢٠. جامع الاخبار، محمد بن محمد شعيرى، نجف: مطبعة حيدرية، اول، بى تا.
٢١. الخصال، محمد بن على بن بابويه، محقق: على اكبر غفارى، قم: جامعه مدرسین، اول، ١٣٦٢ش.
٢٢. الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة، محمد بن مكى (شهيد اول)، محقق: عبدالهادى مسعودى، قم: انتشارات زائر، اول، ١٣٧٩ش.
٢٣. روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى، شهاب الدين محمود بن عبد الله الآلوسى، محقق: على عبد البارى عطية، بيروت: دار الكتب العلمية، اول، ١٤١٥ق.

٢٤. سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار، عباس قمى، قم، اسوه، اول، ١٤١٤ق.
٢٥. سنن ابى داوود، أبى داود سليمان بن الأشعث السجستاني، محقق: سعيد محمد اللحام، بيروت: دارالفكر، اول، ١٤١٠ق.
٢٦. سنن ترمذى، محمد بن عيسى بن سَوْرَة الترمذى، محقق: عبد الوهاب عبد اللطيف، بيروت: دارالفكر، دوم، ١٤٠٣ق.
٢٧. سنن نسائى، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب، بيروت: دارالفكر، اول، ١٣٤٨ق.
٢٨. شرح أصول الكافى، محمد بن ابراهيم صدرالدين شيرازى، محقق: محمد خواجهوى، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، اول، ١٣٨٣ش.
٢٩. شرح الكافى، محمد صالح بن احمد مازندراني (ملا صالح)، محقق: ابوالحسن شعرانى، تهران: المكتبة الاسلاميه، اول، ١٣٨٢ش.
٣٠. شعب الايمان، أبو بكر أحمد بن حسين البيهقى، محقق: عبدالعلى عبدالحميد حامد، رياض، مكتبةالرشد للنشر والتوزيع، اول، ١٤٢٣ق.
٣١. الصحاح، اسماعيل بن حمادجوهري، محقق: عطارد احمدعبدالغفور، بيروت، دارالعلم للملايين، اول، ١٣٧٤ق.
٣٢. صحيح و ضعيف سنن الترمذى، محمد ناصر الدين الألبانى، بى جا، بى نا، بى تا.
٣٣. عمدة الحفاظ فى تفسير أشرف الألفاظ، شهاب الدين أحمد بن يوسف حلبى، محقق: محمد باسل عيون السود، بيروت: دارالكتب العلميه، اول، ١٤١٧ق.
٣٤. عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال، عبدالله بن نورالله بحراني اصفهانى، محقق: محمدباقر موحدابطحى اصفهانى، قم: مؤسسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، دوم، ١٣٨٢ش.
٣٥. العين، خليل بن احمد فراهيدى، قم: نشر هجرت، دوم، ١٤٠٩ق.
٣٦. عيون اخبارالرضا عليهالسلام، محمد بن على بن بابويه (شيخ صدوق)، محقق: مهدى لاجوردى، تهران: نشر جهان، اول، ١٣٧٨ش.
٣٧. الغارات، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال ثقفى، محقق: عبدالزهرا حسيني، قم: دارالكتب الاسلاميه، اول، ١٤١٠ق.
٣٨. فتح البارى شرح صحيح البخارى لابن رجب، عبد الرحمن بن أحمد بن رجب السلاوى، محقق: محمود بن شعبان بن عبد المقصود، مدينه: مكتبة الغرباء الأثرية، اول، ١٤١٧ق.

٣٩. فرائد الاصول، مرتضى انصارى، تحقيق: لجنة تحقيق تراث الشيخ الأعظم، قم: مجمع الفكر الإسلامى، اول، ١٤١٩ق.

٤٠. الفردوس بمأثور الخطاب، شيرويه بن شهردار، محقق: السعيد بن بسىونى زغلول، بيروت: دارالكتب العلمية، اول، ١٤٠٦ق.

٤١. الكافى، محمد بن يعقوب كلينى، محقق: على اكبر غفارى، تهران: دار الكتب الإسلامية، چهارم، ١٤٠٧ق.

٤٢. كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه، محقق: عبدالحسين امينى، نجف أشرف: دارالمرتضوية، اول، ١٣٥٦ش.

٤٣. كشف الريبه، شيخ زين الدين بن على عاملى (شهيد ثانى)، نجف أشرف: دارالمرتضوى للنشر، اول، ١٣٩٠ق.

٤٤. كشف الغمه فى معرفة الاثمه، على بن عيسى اربلى، محقق: سيد هاشم رسولى محلاتى، تبريز: بنى هاشم، اول، ١٣٨١ق.

٤٥. كنز العرفان فى فقه القرآن، جمال الدين المقداد بن عبدالله السيورى، محقق: محمدباقر شريفزاده، تهران: المكتبة الرضوية، اول، ١٣٤٣ش.

٤٦. كنز العمال، متقى هندى، محقق: شيخ بكر حيانى، بيروت: مؤسسة الرسالة، پنجم، ١٤٠١ق.

٤٧. لسان العرب، محمد بن منظور، بيروت: دارصادر، سوم، ١٤١٤ق.

٤٨. مجمع البحرين، فخرالدين بن محمد طريحي، محقق: احمد حسينى اشكورى، تهران: مرتضوى، سوم، ١٣٧٥ش.

٤٩. المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد برقى، محقق: جلال الدين محدث، قم: دارالكتب الإسلامية، دوم، ١٣٧١ق.

٥٠. محيط فى اللغة، عباد بن اسماعيل صاحب، محقق: محمد حسن آل ياسين، بيروت: عالم الكتب، اول، ١٤١٤ق.

٥١. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسين بن محمد تقى نورى، محقق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، اول، ١٤٠٨ق.

٥٢. مسند احمد، أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل، قاهره: دارالفكر، اول، ١٤١٦ق.

٥٣. مسند الشاميين، أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبرانى، محقق: حمدى بن عبدالمجيد السلفى، بيروت: مؤسسة الرسالة، اول، ١٤٠٥ق.

٥٤. مشكاة الأنوار فى غرر الأخبار، على بن حسن طبرسى، نجف أشرف: المكتبة الحيدرية، دوم، ١٣٨٥ق.

٥٥. المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير، احمد بن محمد فيومى، قم: موسسه دارالهجرة، دوم، ١٤١٤ق.
٥٦. معجم البلدان، اقوت بن عبد الله الرومى الحموى، بيروت: دارصادر، دوم، ١٩٩٥م.
٥٧. المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبرانى، محقق: حمدى عبد المجيد السلفى، قاهره: مكتبة ابن تيمية، دوم، ١٤١٥ق.
٥٨. معجم مقاييس اللغة، احمد بن فارس، محقق: عبدالسلام محمد هارون، قم: مكتب الاعلام الاسلامى، اول، ١٤٠٤ق.
٥٩. معدن الجواهر و رياضة الخواطر، محمد بن على كراچكى، محقق: احمد حسينى، تهران: المكتبة المرتضوية، دوم، ١٣٩٤ق.
٦٠. المُعَلِّمُ بفوائد مسلم، محمد بن على بن عمر التميمى، محقق: محمد الشاذلى النيفر، الجزائر: الدار التونسية للنشر، دوم، ١٩٨٨م.
٦١. مفردات ألفاظ القرآن، حسين بن محمدرغب اصفهاني، محقق: صفوان عدنان داوودى، بيروت: دارالقلم، اول، ١٤١٢ق.
٦٢. مكاتيب الأئمة عليهم السلام، على أحمدى ميانجى، محقق: مجتبى فرجى، قم: دارالحديث، اول، ١٤٢٦ق.
٦٣. من لا يحضره الفقيه، محمد بن على بن بابويه، محقق: على اكبر غفارى، قم: جامعه مدرسين، دوم، ١٤١٣ق.
٦٤. منية المرید، زين الدين بن على عاملى، محقق: رضا مختارى، قم: مكتب الإعلام الإسلامى، اول، ١٤٠٩ق.
٦٥. الميزان فى تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبايى، قم: اسماعيليان، دوم، ١٣٧١ش.
٦٦. نثر الدر فى المحاضرات، أبو سعد منصور بن حسين الآبى، محقق: خالد عبد الغنى محفوظ، بيروت: دار الكتب العلمية، اول، ١٤٢٤ق.
٦٧. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، حسين بن محمد حلوانى، محقق: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، قم: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، اول، ١٤٠٨ق.
٦٨. النهاية فى غريب الحديث و الأثر، محمد بن مبارك (ابن اثير)، محقق: محمود محمد طناحى، قم: موسسه مطبوعاتى اسماعيليان، چهارم، ١٣٦٧ش.
٦٩. نهج البلاغه، محمد بن حسين رضى (سيد رضى)، محقق: صبحى صالح، قم: هجرت، اول، ١٤١٤ق.
٧٠. نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاينده، تهران: دنياى دانش، چهارم، ١٣٨٢ش.

٧١. الوافى، محمد محسن بن شاه مرتضى فيض كاشانى، اصفهان: كتابخانه امام أمير المؤمنين على عليه السلام، اول، ١٤٠٦ق.

٧٢. هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام، محمد بن حسن حر عاملى، محقق: آستان قدس رضوى: مشهد، آستانة الرضوية المقدسة، اول، ١٤١٤ق.

٧٣. ينابيع المودة لذوى القربى، سليمان بن إبراهيم القندوزى، محقق: سيد على جمال أشرف الحسينى، نجف أشرف: دار الأسوة للطباعة والنشر، اول، ١٤١٦ق.